

ضمانت اجرا در حقوق بین الملل عمومی

دکترهمايون مافی^۱

چکیده

جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای متشکل از دولتهای برخوردار از حاکمیت‌های ملی است که ساختار نظم حقوقی معاصر، بر آن مبتنی است. لازمه تحقق حاکمیت و استقلال کشورها، فقدان مرجع فائده متمرکز و برتر فوق حاکمیت است تا به تمشیت امور در زمینه‌های قضایی، اجرایی و تقیینی پردازد. جامعه بین‌المللی، یک نظام بین دولتهاست که مبانی تئوریک و بستر نظری آن در برابر دولتها قرار دارد؛ آنگونه که بند یک از ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد بر اصل برابری کلیه اعضای سازمان تاکید کرده و آن را رکن اساسی ملل متحد اعلام می‌نماید. فقدان یک مرجع قانونگذاری بین‌المللی، با صلاحیت وضع و تصویب قوانین جهانی و نبود یک نهاد قضایی مناسب و نیز نظام تضمین شده اجرایی، حقوق بین‌الملل را با این تردید مواجه ساخته است که آیا به راستی حقوق بین‌الملل وجود دارد؟ اگر وجود دارد، سازوکارهای اجرایی آن چیست و انگیزه تابعان آن در اطاعت از قوانین بین‌المللی کدام است؟ متصف ساختن قواعد حقوق بین‌الملل به بحث ضمانت اجرا در نظامهای حقوقی ملی و اندیشه اجبار به عنوان بخش جدایی‌ناپذیر آن زمینه مناسبی در ایجاد تشکیک نسبت به جایگاه نظام حقوق بین‌الملل فراهم آورده است. در حالی که انسجام و تحول تدریجی جوامع ملی در خصوص وضع قواعد حقوقی توأم با ضمانت اجرا، محصول یک روند تکاملی در پویش تاریخی بوده است. حقوق بین‌الملل، به علت نو پا بودن و برخوردار از ضعفهای ساختاری، نارسا بودن قواعد موضوعه و کثرت و تنوع مسائل جدید و شکوفایی و گسترش مناطق بی‌حقوق در عرصه بین‌المللی، و رای موضوعات سنتی، از ضمانت اجرای کافی و مقابله با نقض معیارهای بین‌المللی به طور مؤثر برخوردار نشده است. با وجود نبود ضمانت اجرای مناسب، قواعد حاکم بر جامعه بین‌المللی لازم الاجرا هستند و کاربرد آنها بر رفتار دولتها تأثیر می‌گذارد و دولتها نیز در عمل حقوق بین‌الملل را رعایت می‌کنند؛ زیرا لازمه وجودی یک جامعه بین‌المللی و شرط دوام و قوام آن، رعایت حقوق بین‌الملل در حد گسترده است. روندی که به اقتضای ماهیت متغیر روابط بین‌المللی و ساختار متحول نظام بین‌المللی، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. به منظور درک دقیق حقوق بین‌الملل به عنوان بازتاب جامعه جهانی و تضمین رعایت مقررات آن، باید این رشته را صرفاً در بطن جامعه بین‌المللی مورد مطالعه علمی قرار داد.

مقدمه

مهمترین اشکال وارد بر حقوق بین الملل، عدم ضمانت اجرای مؤثر آن است؛ از این حیث که در نظام بین المللی هیچ نیروی قهریه بین المللی وجود ندارد تا کشورها را به اجرای قواعد حقوق بین الملل ملزم نماید و تضمینی بر اجرای قواعد و احکام دادگاه‌های بین المللی و حفظ صلح و امنیت بین المللی باشد. نقض متواتر و مکرر حقوق بین الملل، توسط دولت‌ها به عنوان ارکان اساسی و کنشگران جامعه بین المللی، موجب انکار ضمانت اجرا برای این رشته از حقوق به عنوان مجموعه‌ای از قواعد الزام آور شده است. در قلمرو حقوق بین الملل، یک حقوق ناظر بر روابط دولت‌ها که ذاتاً از پشتوانه فوق حاکمیتی برخوردار باشد و دولت‌ها را وادار به تمکین کند، وجود ندارد. این رشته از حقوق، فاقد یک نظام متراکم و متمرکز بین المللی است و ضمانت اجرای قوانین بین المللی منوط و مشروط به حسن نیت دولت‌هاست و بر پایه وفاق عام دولت‌ها مبتنی است. شکل گیری و تکوین قواعد حقوق بین الملل، یا از مجرای حقوق بین الملل عرفی صورت می‌گیرد یا از طریق اعتبار بخشیدن به معاهدات بین المللی که قواعدی الزام آور برای امضا کنندگان و تعهد کنندگان آن، ایجاد می‌کند.

مبنای حقوق بین الملل، زاینده نیاز و ضرورتی است که دولت‌ها در جامعه بین المللی برای همزیستی احساس می‌کنند. حاکمیت دولت‌ها، همچنان به عنوان یک مانع جدی و دژی تسخیرناپذیر بر سر راه ضمانت اجرای کامل حقوق بین الملل قرار دارد. تحولات قرن بیستم، با تاثیر در نظام حقوق بین الملل، پایه‌های اساسی حاکمیت دولت‌ها را متزلزل کرده و تغییرات بسیاری در ساختار جامعه کشورها ایجاد نموده است.

نظام جدید جهانی، با تکیه و توسل بر اصل همکاری و تعاون بین المللی و دست یازیدن به ضرورت اقدام جمعی، همزیستی ناگزیر بین المللی را برای دولت‌ها به ارمغان آورده است. عضویت در سازمان‌های بین المللی، نه تنها از اقتدار حاکمیت مطلق دولت‌ها کاسته است؛ بلکه آنها را وادار نموده به طور ارادی محدودیتهای خاصی را در روابط بین الملل بر رفتارها و عملکردهای خود بپذیرند. امروزه، نمی‌توان محدودیت حاکمیت دولت‌ها را تنها ناشی از اراده آنها دانست؛ بلکه همچنین بر گرفته از ضرورت همزیستی بازیگران بین المللی است. در پدید آمدن نظم بین المللی، دولت‌ها بر پایه رضایت خود تعهداتی را پذیرفته و قواعد آمره وضع کرده‌اند که با توافقیهای دولت‌ها امکان تغییر ندارد. نتیجه حاصل از محدودیت خود خواسته، برتری نظم حقوقی بین المللی بر نظم حقوق داخلی و تعیین حدود حاکمیت به وسیله حقوق بین الملل است. در نظام جهانی، دولت‌ها خود واضح قواعد حقوق بین الملل و نیز مجری تفسیر آن هستند. تا زمانی که دولت‌ها موافقت نداشته باشند؛ نمی‌توان آن را ملزم به قبول قاعده جدید کرد. هر چند احترام حاکمیت ملی دولت‌ها، مستلزم دخالت نکردن در امور داخلی دیگر کشورهاست؛ با وجود این، هر زمان منافع و مصالح دولت‌ها

اقتضا نموده؛ از مداخله در امور داخلی دیگر دولتها خودداری نکرده‌اند. با وجود موارد پیش گفته، حقوق بین الملل در بعضی موارد، ضمانتهای اجرایی تهیه و تدارک دیده که بر رفتار دولتها تأثیر گذار است. محاکمه و مجازات جنایتکاران جنگی در محاکم کیفری، تعلیق اجرای معاهدات، طرح موضوع در سازمانهای منطقه‌ای، پیش بینی مجازاتهای اقتصادی و نظامی توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد، از جمله این ضمانتهای اجرایی است. با وجود این، باید یادآوری کرد که ضمانت اجرای قوانین بین‌المللی در مقایسه با حقوق داخلی، غیر مستقیم و ناکامل، سست و شکننده است.

سؤال اصلی مقاله این است که چه عواملی به حقوق بین الملل، خصیصه الزام آور می‌بخشند و دولتها را به اطاعت از قواعد حقوق بین الملل وادار می‌سازد؟

بخش اول: ویژگیهای جامعه بین‌المللی

مبحث اول: ماهیت جامعه بین‌المللی و همبستگی جهانی

جامعه بین‌المللی، از نظر حقوقی به جامعه‌ای از دولتها اطلاق می‌گردد که از نظر ساختاری بر دو اصل بنیادین وجود کشورهای دارای حاکمیت مستقل و تساوی دولتها به عنوان بنیاد همبستگی ملل متحد مبتنی است. نتیجه اصل تساوی دولتها، تقابل حقوق و امتیازهای دولتها در مقابل یکدیگر است. به عبارت دیگر، اعضا در برابر بر خور داری از حقوق و امتیازها، تعهدها و مسؤولیتهای برگرفته از نظم جامعه بین‌المللی را که عنصر شکل دهنده آن پذیرش هنجارهای حقوقی بین‌المللی است، مورد تأیید قرار می‌دهند. تلقی و درک دولتها، از نیازها و ارزش مشترک، آنها را در کنار یکدیگر قرار داده و علت وجودی حقوق بین الملل را رقم می‌زند. عامل و موجد برقراری نظم حقوقی بین‌المللی، همکاری و مساعدت حاکمیت‌های ملی با یکدیگر در جهت پیشبرد نیازهای متقابل است.

سیمای هنجاری جامعه بین‌المللی، وابستگی متقابل کشورهای جهان به یکدیگر است. طبیعت و سرشت وابستگی، مقتضی ضوابط و قواعدی است که از طرف همه دولتهای ذی ربط به رسمیت شناخته شده باشد. برای مثال، تجارت بین الملل از مصداقهای روشن وابستگی متقابل بین‌المللی است و دولتها به ناچار سیاستهای داخلی خود را با تعهدات بین‌المللی خود پیوند زده و همسو می‌کنند.

ضمانت اجرای حقوق بین الملل را باید در مکانیسم روابط دولتها و همبستگی متقابل و ارتباط بازیگران بین‌المللی جستجو کرد. منافع مشترک و نیازهای مبرم دولتها، آنها را مجبور می‌کند در جهت نیل به این هدف، با یکدیگر تشریک مساعی داشته باشند. برای نمونه، مصونیت و امتیازهای کنسولی و دیپلماتیک، جلوگیری از آلودگی دریاها، وضعیت حقوقی آبهای ساحلی و فلات قاره

و میراث مشترک بشریت، از جمله قواعدی است که منافع مشترک دولتها در ایجاد آنها نقش مؤثر داشته است.

اصل نیاز متقابل، به عنوان قوه محرکه روابط بین‌المللی، مبنای الزامی اصول و قواعد بین‌المللی را به نحو مؤثری تبیین می‌کند. تحولات بنیادین و چشمگیر قرن بیستم بویژه در زمینه سرمایه‌گذاری و تجارت بین‌الملل، موجب نیاز روز افزون دولتها به یکدیگر شده است. جهان امروز دیگر شعار خودکفایی دولتها را در زمینه‌های اقتصادی و کشاورزی و دیگر زمینه‌ها بر نمی‌تابد. همانگونه که «هنکن» (Henkin) خاطر نشان می‌کند:

"تجارت و بازرگانی، در مرکز روابط بین‌المللی واقع هستند. هیچ دولت مدرنی، خودکفا قلمداد نمی‌گردد. تجارت با سایر دولتها، برای بقای هر دولت و ساکنان آن ضروری است. هر جنبه‌ای از حالت و کیفیت زندگی یک دولت، می‌تواند عمیقاً زندگی در سایر دولتها را تحت تأثیر قرار دهد. زمین‌پس، آرمانهای استقلال و خودمختاری دولتها در تعارض با نیازمندها، به نحو اجتناب‌ناپذیری سیاست و حقوق را شکل می‌دهند."

عناصر نو ظهور در عرصه بین‌المللی، از قبیل وجود سلاحهای کشتار جمعی و آلودگیهای فرامرزی زیست محیطی، حفظ و حراست از حقوق بشر، تروریسم و جرایم سازمان یافته، دولتها را به همکاری در جهت منافع مشترک تشویق نموده است. ظهور مفاهیم جدید و عوامل فراملی، با نوردیدن مرزها، قداست استقلال ملی دولتها را با چالشهای بسیار جدی مواجه ساخته است. وابستگی‌های متقابل مادی و معنوی دولتها، موجب تمایل جامعه کشورها به آگاهی از منافع و ارزشهای مشترک شده و همبستگی بین‌المللی را در ایده جامعه بین‌المللی دولتها شکل داده است. همکاری فیما بین دولتها، با هدف صلح و نظم بخشیدن به روابط بین‌المللی از طریق حل مسایل اقتصادی و اجتماعی، مانع از آن است که دولتها به جنگ متوسل شوند. کنش متقابل و مستمر اعضای جامعه بین‌المللی و الزامهای برخاسته از نیاز متقابل، ضامن اجرای اصول و قواعد حقوق بین‌الملل است. بر همین اساس، ماده ۵۶ منشور سازمان ملل متحد کشورهای عضو را مکلف می‌سازد به صورت فردی یا دسته جمعی با سازمان ملل در حل مسایل بین‌المللی، اقتصادی و اجتماعی و حقوق بشر همکاری نمایند.

نظم نوین جهانی، همکاری و همبستگی بین دولتها را به طور فزاینده‌ای تشدید نموده است. با

1-Cited in Homayoun Mafi, Some Legal Aspects of International Trade of Iran, GNI Publishing, Nijmegen, p 3. ,The Netherlands, 1999,

روند جهانی شدن، منافع عالیه مشترک دولتها نیز متعدد و متکثر شده است. عرصه‌های جدیدی برای همکاری پیش روی دولتها قرار گرفته که حل و فصل و مدیریت آنها به‌طور انفرادی امکان‌پذیر نیست. جامعه بین‌المللی، تنها با همکاری جهانشمول دولتها و رعایت و توسعه حقوق بین الملل می‌تواند به قوام و استحکام لازم برسد. از طرف دیگر، ساختار نظام متشکل از دولتهای دارای حاکمیت در فرایند تکاملی خود و به منظور پایداری، نیازمند بسط و گسترش عدالت است. اقتضای وجودی هر نظم، تأمین درجه‌ای از عدالت است تا آنرا از ضمانت اجرای کافی برخوردار گرداند.

اینک، با تبیین وجوه افتراق صوری حقوق بین الملل و حقوق داخلی و به منظور توسعه و تعمیق مطالعه، این دو نظام ساختاری متعارف را بررسی می‌کنیم.

مبحث دوم: تفاوت جامعه جهانی با جامعه داخلی

در بسیاری از موارد جامعه جهانی، از جامعه داخلی متمایز است. در جامعه جهانی، قواعد حقوق بین الملل را بدون رضایت دولتها نمی‌توان بر آنها تحمیل کرد. دولتها، به عنوان عوامل مستقل، با موافقت خود به امری ملزم می‌شوند و به این دلیل به آن تن در می‌دهند که در جهت مصالح آنهاست. وجود یک سازمان ما فوق دولت، با حاکمیت ملی دولتها ناسازگار است و نظام بین‌المللی که ویژگی اصلی آن حفظ حاکمیت دولتهاست؛ از ایجاد چنین سازمانی جلوگیری می‌کند. نبود مثلث قوه قانونگذاری، با اقتدارهای عام برای وضع قواعد حقوقی، قوه قضاییه با صلاحیت اجباری برای احراز تجاوز و حل و فصل اختلافها و قوه مجریه برای اجرای تصمیمها، جامعه جهانی را به جامعه‌ای نامشکل و غیر متمرکز و بدون حکومت تبدیل کرده است. عدم تشکل میان اعضای جامعه بین‌المللی، معلول و زائیده مجموعه عواملی چون تفاوت‌های فرهنگی، جغرافیایی، مدیریتی و پیشرفتهای اقتصادی، علمی و نظامی است که به آن ویژگی خاص می‌بخشد و آن را نامتحد جلوه می‌دهد. نتیجه برخوردار نبودن از نهادهای سازمان یافته، به حقوق بین الملل ساختاری نارس داده که با تحولات جامعه بین‌المللی و نیازهای آن منطبق نیست.

برعکس، در حقوق داخلی به لحاظ متشکل و متمرکز بودن جامعه، هدف قانونگذار از تدوین قواعد، پاسداری از منافع عمومی در برابر تخلفات است. الزام افراد، به عنوان اعضای جامعه ملی به پیروی از قواعد، نظام حقوق ملی را از طبیعت و سرشتی تبعیتی برخوردار ساخته و به آن جنبه امریت می‌دهد. بنابراین، اساس جامعه داخلی از پیروی و فرمانبری افراد از دولت به عنوان حافظ نظم عمومی قرار دارد.

بر خلاف حقوق داخلی که دارای ماهیتی تبعیتی و آمرانه است و در آن رابطه دولت به عنوان قدرت عالی با مردم بر پایه پیروی مردم قرار دارد؛ در حقوق بین الملل، به علت این که قدرتی

مافوق قدرت دولت وجود ندارد؛ این خود دولتها هستند که در ضمن اینکه تابعان حقوق بین الملل محسوب می‌شوند؛ واضعان و ناظران آن نیز به شمار می‌روند. جوهر وجودی حقوق بین الملل، التزام دولتها به همکاری با یکدیگر است. در غیر این صورت، نمی‌توان دولتها را از نظر حقوقی به قواعدی متعهد ساخت که خود با رضایت کامل آنها را نپذیرفته باشند. به این دلیل، رضایت دولتها از مبانی حقوق بین الملل است.^۱

گسستگی و انسجام نداشتن جامعه جهانی، در وضع و تدوین مقررات بین المللی، از تبعات آثار قدرت در روابط بین المللی است. هر چند حقوق بین الملل از طرق مختلف به اجرا در می‌آید؛ ولی معمولاً اطاعت داوطلبانه دولتها، ابزار اجرای آن به شمار می‌رود. به همین دلیل، فنون و روشهای اجرا در حقوق بین الملل نقایص و خلأهایی دارد که با روشهای منظم حقوق داخلی فاصله بسیار دارد. قواعد رفتاری در جامعه جهانی، با رضایت واحدهای مستقل یعنی دولتها تعیین می‌گردد. دکترین حاکمیت نسبی، حکایت از آن دارد که نمی‌توان دولتها را بر خلاف رضایت خود متعهد یا مکلف به تبعیت از قواعد حقوق بین الملل نمود. در جامعه جهانی، منطق سیاست بر منطق حقوق و منطق رقابت بر منطق همبستگی غلبه دارد. از این رو، ضمانت اجرای موازین بین المللی را باید در رضایت و حسن نیت و روحیه همکاری اعضای جامعه بین المللی جستجو کرد. در نظام بین المللی و در دعاوی حقوقی مطرح نزد دیوان بین المللی دادگستری، دولتها شایستگی مراجعه به دیوان را دارند؛ ولی این امر مسبوق به اعلام رضایت آنها در این موارد است^۲ و نظام قضایی با صلاحیت الزام آور، به استثنای دیوان دادگستری اتحادیه اروپایی به چشم نمی‌خورد. عدم وضوح و پیچیدگی قواعد حقوق بین الملل، در مقایسه با نظام حقوق ملی، اغلب اجرای این قواعد را با مشکل مواجه می‌سازد. زیرا دولتها با استفاده عمده از مفاهیم مبهم و غیر دقیق، سعی دارند قلمرو تعهدات خود را محدود سازند.

با وجود این ضعفها، نمی‌توان موجودیت حقوق بین الملل را زیر سؤال برد. دولتها، حقوق بین الملل را به عنوان یک حقوق اثباتی به رسمیت می‌شناسند. برای مثال، مقدمه میثاق جامعه ملل مقرر می‌دارد که «به منظور ترویج همکاری بین المللی و تأمین صلح و امنیت بین المللی، رعایت کامل مقررات حقوق بین الملل به عنوان مقررات عملی سلوک دولتها با یکدیگر» لازم است. ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری نیز اشعار می‌دارد که دیوان مأموریت دارد تا «اختلافهایی را که به او رجوع می‌شود؛ بر طبق حقوق بین الملل حل و فصل نماید.» طبق ماده ۱۳ منشور سازمان ملل متحد، مجمع عمومی موجبات انجام مطالعاتی را برای «ایجاد زمینه‌های مناسب برای توسعه

۱- همایون مافی، آلودگی دریای خزر و مسئولیت بین المللی دولتها، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال سوم، شماره نهم و دهم، ۱۳۸۲، ص ۲۵۰.

۲- همان منبع.

تدریجی حقوق بین الملل و تدوین آن» فراهم می کند. به علاوه، شناسایی حقوق بین الملل در قوانین اساسی بسیاری از کشورها و مشارکت دولتها در سازمانهای بین المللی و تشکیل دادگاههای بین المللی که مسؤول اجرای حقوق بین الملل هستند؛ مؤید اثباتی بودن این رشته از حقوق است. دولتها با تبیین اراده خود، به اکثر قواعد معیاری حقوق بین الملل، خصیصه الزام آور می بخشند و بدین سان خود را متعهد می سازند. دولتها، آفرینندگان نظم جامعه بین المللی هستند و با پی ریزی قواعد حاکم بر آن، این قواعد را در روابط با یکدیگر به کار می بندند. سؤالی که مطرح می شود این است که ساختار نظام بین المللی بر چه سلسله مراتبی مبتنی است؟ در حالی که در جوامع داخلی، ساختار حقوقی سلسله مراتبی بوده و در آن قدرت عمودی حاکم است. ساختار نظام بین الملل، بر تقسیم بندی افقی دولتهای برخوردار از حاکمیت مبتنی است؛ که با قرار گرفتن در عرض یکدیگر به حاکمیت خویش نیز عمیقا وابستگی دارند. در یک چنین جامعه بین المللی فاقد سلسله مراتب، کنش و واکنش واحدهای مستقل بر اساس عمل متقابل صورت می گیرد و به نظام بین المللی و همبستگی فزاینده جهانی و تأمین منافع مشترک، ساختاری قانونمند می بخشد. کشورها، اصول و قواعد حقوق بین الملل را تا حدی رعایت می کنند که با منافع ملی و مصالح خاص آنها مغایرت نداشته و سازگار باشد. اولویت دادن دولتها به منافع ملی، در مقابل منافع کل جامعه جهانی، احترام و اجرای قواعد حقوق بین الملل را دچار رخوت و سستی می کند. بنابراین، اشتراک منافع که لازمه همکاری نامحدود کشورها و مهمترین عامل همبستگی میان آنان است، فدای مصلحت اندیشی های ملی می گردد.

در حقوق داخلی کشورها، قواعدی وجود دارند که جایگاه رفیعی دارند و اراده افراد در صورت مخالفت با آنها بی اثر می شود و اجرای آنها را مقامهای داخلی کشورها تضمین می کنند. ضابطه و معیار تعیین این قواعد، یا نظم عمومی است یا اخلاق حسنه، که به آنها خصیصه الزام آور می بخشد و اصل آزادی قراردادی را محدود می کند. این مقررات، به قواعد آمره موسوم شده اند و دادگاهها، مسؤول نظارت بر اجرای آنها بوده و ضمانت اجرای این قواعد را تأمین می کنند. در حقوق بین الملل نیز قواعد آمره یا اصول لازم الرعایه (Jus Cogens) وجود دارد که از سایر قواعد حقوق بین الملل اعتبار حقوقی بیشتری دارند. برای مثال، ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات به آنها اشاره می کند. طبق ماده مزبور، چنانچه معاهده ای در حین انعقاد در مغایرت با قواعد آمره حقوق بین الملل باشد؛ باطل است. با این وصف، یک مرجع و مکانیسم بین المللی برای تشخیص تخطی از قاعده آمره و اعمال مقررات آن وجود ندارد تا دولتها را به اجرا و رعایت قواعد آمره مکلف نماید. جینی بودن و عدم تکامل حقوق بین الملل، ساختار حقوقی را از نوعی سلسله مراتب همانند حقوق داخلی برخوردار نکرده است تا در مقابل حاکمیتهای مستقل، منافع جامعه بین المللی را تضمین نماید. نبود یک ضابطه دقیق، در تشخیص و چگونگی تبدیل یک

اصل به قاعده آمره و نبود یک دادگاه بین‌المللی به منظور اعمال نظارت دائم بر مفاد مقررات معاهدات بین‌المللی و عدم تعیین محتویات و ماهیت و قلمرو اجرای آن، ضمانت اجرای قواعد آمره را در حقوق بین‌الملل با چالشهای جدی مواجه ساخته است. بدون تردید، قاعده آمره به عنوان یکی از تجلیات همبستگی و اراده کلی جامعه بین‌المللی، روزنه امید و تحول نو ظهوری است که به مرور زمان و با رفع ابهام زدایی از آن بوسیله رویه قضایی بین‌المللی و عملکرد دولتها، می‌تواند موجبات ایجاد قواعد عادلانه حاکم بر روابط دولتها را فراهم آورد.

بخش دوم: خصیصه الزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل

مبحث اول: مبنای الزام‌آور بودن حقوق بین‌الملل

اولین سئوالی که باید به آن پاسخ گفت این است که چگونه اصول و قواعدی که شاکله اصلی حقوق بین‌الملل را تشکیل می‌دهند؛ از قدرت الزام‌آور در یک جامعه بین‌المللی متشکل از دولتهای مستقل برخوردار می‌گردند. طرفداران مکتب حقوق طبیعی، از جمله «جان استین» (John Austin) حقوقدان انگلیسی، اساس حقوق بین‌الملل را حقوق طبیعی می‌دانند و حقوق طبیعی را با نظم اخلاقی برابر می‌شمارند.^۱ اعطای موقعیت اثباتی به حقوق طبیعی و تمایل در احیای قاعده آمره در ماده ۵۳ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در مورد حقوق معاهدات که حاوی قواعد معیاری مربوط به اخلاق است و وارد شدن مفاهیمی از قبیل انصاف در دادرسی، تحدید حدود مرزهای دریایی (فلات قاره) میان دولتها و نظام نوین اقتصاد بین‌المللی را می‌توان تداوم طبیعت‌گرایی حقوق طبیعی قلمداد کرد.

برپایی دادگاه نورنبرگ، پس از جنگ جهانی دوم و محاکمه جنایتکاران جنگی به اتهام جرم علیه صلح و بشریت و استناد دادگاه به اینکه جنایتکاران باید به حکم طبیعت و فطرت بشری از کشتار انسانها خودداری می‌کرده‌اند؛ تمثیل دیگری از تظاهر مفهوم حقوق طبیعی می‌باشد. امروزه، اصول دیگری که به حقوق طبیعی نسبت داده می‌شود؛ عبارتند از: حق طبیعی دفاع مشروع، اصل برابری دولتها - که معادل اصل برابری در روابط بین افراد است، اصل عدالت در حل و فصل اختلافها، اصل حسن نیت، اصل وفای به عهد و اصل جبران خسارات.

طرفداران مکتب ارادی، مبنای حقوق بین‌الملل را حاصل اراده دولتها می‌دانند و معتقدند دولتها با پذیرش اصول و قواعد حقوق بین‌الملل، به معیارهای رفتاری، قدرت الزام‌آور می‌بخشند. آنچه از رضایت دولتها استنباط می‌گردد؛ رضایتی است که پیشاپیش از طرف دولتها نسبت به رعایت قواعد حقوقی بین‌المللی اعلام می‌گردد. با وجود این، چون حقوق بین‌الملل، حقوقی میان

1-Charles G. Fenwick, International Law, Meredith Publishing Company, New York, 1965, p 35.

دولتها به شمار می‌رود و از اراده آنها نشات می‌گیرد؛ بر پایه خود محدود سازی، تحدیدهای متقابلی در اعمال حاکمیت آنها پدید می‌آید که صلاحیت آنها را در روابط با خود محدود می‌نماید. از لحاظ حقوقی، شاید بتوان تئوری رضایت را ساده ترین توصیف در مبنای اجباری حقوق بین الملل و دلیل التزام به تعهدها از جانب اعضای جامعه بین المللی به شمار آورد. به عبارت دیگر، دولتها در عین استقلال می‌توانند در اعمال حاکمیت خود در پیروی از برخی از قواعد رفتاری معین که حقوق بین الملل نامیده می‌شود توافق نمایند. در سال ۱۹۲۷ دیوان دائمی دادگستری بین المللی در پرونده لوتوس (دعوی فرانسه علیه ترکیه) مقرر داشت:

«حقوق بین الملل، بر روابط بین کشورهای مستقل حاکم است. بنابراین، قواعد و نظامهای حاکم بر این روابط که با هدف ساماندهی مناسبات این جوامع هم زیست و به امید دستیابی به هدفهای مشترک وضع گردیده؛ ناشی از اراده آنهاست که در معاهدات بین المللی و عرفی که مبین اصول حقوقی پذیرفته شده از سوی همگان می‌باشد؛ به منصفه ظهور رسیده است.»^۱

بنابراین، دولتها الزامی به اجرای قواعدی که نسبت به آن رضایت نداده‌اند؛ ندارند. تئوری رضایت حقوق بین الملل، با تحکیم حاکمیت و استقلال کشورها، ضروری بودن رضایت آنها را منوط و مشروط به انتخاب قواعدی می‌داند که دولتها می‌خواهند در مورد آنها تعهد آور باشند نه اینکه مشمول آن باشند. نظریه اراده مشترک یا دسته جمعی دولتها، متعلق به «تریپل» (Triepel) آلمانی، بر آن است که امرانه بودن قواعد بین المللی را با استناد به اراده مشترک دولتها که از وجود یک منبع مشترک ناشی می‌شود؛ در قالب قواعد حقوقی توجیه نماید. دولتها با ایجاد اراده مشترک، به طور انفرادی نیز خود را به پیروی از قواعد حقوق بین الملل مقید می‌سازند.^۲ این مبنای حقوق بین الملل را آسیب پذیر می‌کند زیرا دولتها می‌توانند چیزی را که در گذشته اراده کرده‌اند متعاقباً تغییر دهند و تئوری رضایت، به عنوان شالوده اجبار در حقوق بین الملل دستخوش تزلزل می‌گردد.

طرفداران مکتب جامعه شناختی حقوق، مبنای الزام در حقوق بین الملل را ناشی از ضرورت‌های اجتماعی و مستقل از اراده دولتها می‌دانند زیرا خصوصیت الزام آور بودن حقوق، برگرفته از ضرورت‌های زندگی در جامعه بین الملل است. در نتیجه، چنانچه قاعده‌ای از منظر جامعه بین المللی،

۱- کریانگ ساک کیتی شیاگیری: حقوق بین المللی کیفری، ترجمه بهنام یوسفیان، محمد اسماعیلی، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۳، ص ۱۷.

۲- پرویز ذوالعین: مبانی حقوق بین الملل عمومی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۲۲.

اجباری تلقی شود؛ دولتها موظف به پیروی از آن هستند؛ خواه رضایت خود را اعلام کرده یا نکرده باشند. همبستگی اجتماعی، مستلزم صیانت از اساس این جامعه در مقابل نقض قواعد حقوقی و اجبار دولتها به همکاری با یکدیگر و پیروی آنها از نظم بین‌المللی موجود است. در مورد مبنای الزام آور بودن حقوق بین الملل، نظریه‌های مختلفی بیان شده است که هر یک در مقام خود از ارزش و اعتبار لازم برخوردار است. با این حال، می‌توان نقش مکتب ارادی را در این خصوص مهم و تأثیرگذار ارزیابی نمود. به بیان دیگر، حقوق بین الملل بیشتر بر مبنای ارادی بودن استوار است تا مبانی دیگر. در ادامه، به تبیین عواملی که ترجمان خصیصه الزام آور بودن قواعد بین‌المللی هستند؛ می‌پردازیم.

مبحث دوم: رعایت تعهدات بین‌المللی دولتها

پذیرش تعهدات بین‌المللی را می‌توان از خصوصیات حاکمیت دولتها و یکی از مهمترین فروض الزامی بودن قواعد بین‌المللی تلقی کرد.^۱ «اصل لزوم وفای به عهد» (Pacta Sunt Servanda) به عنوان قاعده اساسی و محور اصلی حقوق معاهدات است؛ به نحوی که نقض هر گونه تعهدات ناشی از معاهدات، موجب مسؤلیت دولت نقض کننده می‌گردد. درباره مبنای حقوقی اصل «لزوم وفای به عهد» و علت وجودی آن توجیحات متعددی از طرف نویسندگان بیان شده است. برخی، مبنای آن را حقوق طبیعی دانسته‌اند. بعضی دیگر، دلایل وجودی آن را در یک اصل کلی حقوقی جستجو می‌کنند. عده‌ای دیگر آن را یک اصل عرفی حقوق بین‌الملل می‌شناسند.

صرف نظر از مبانی فلسفی، «اصل لزوم وفای به عهد» هم در دکترین و هم در عملکرد کشورها به رسمیت شناخته شده است و ضرورت اجرای تعهدات قراردادی، قاعده‌ای مفروض است. سؤال این است که چه نوع معاهداتی الزام آورند و آیا تعهد دولتها به پذیرش معاهده، ناشی از رضایت آنهاست؟ بدون تردید، اصل لزوم رعایت معاهدات، شامل کلیه موافقتنامه‌های بین‌المللی می‌شود و الزام آور بودن آنها در این واقعیت نهفته است که دولتها از طریق انعقاد معاهدات و اعلام رضایت خود به مفاد آنها ملزم می‌گردند. در نتیجه، معاهده‌های بین‌المللی حاصل تراضی دولتها و ناشی از عضویت آنها در جامعه بین‌المللی است. از این رو، معاهدات، فقط برای دولتهای متعاقد تعهدات متقابلی را ایجاد می‌نماید و در وضع دولتهای ثالث، نفیاً یا اثباتاً تأثیری بر جای نمی‌گذارند. پایه و اساس حقوق بین الملل معاصر، بر اصل استقلال، حاکمیت و تساوی دولتها مبتنی است؛ بدین معنا که هیچ دولت مستقلی را بدون رضایت او نمی‌توان به قبول تعهدی مجبور نمود. اصل نسبییت

۱- ر. ک رای ۱۷ اوت ۱۹۲۳ دیوان دائمی دادگستری بین‌المللی در قضیه ویمبلدون (Wimbledon)، Encyclopedia of Public International Law, Vol.2, p 293 et seq.

معاهده، ناشی از این ضرب المثل است که «توافق بین دو طرف حق یا تکلیفی را برای شخص ثالث ایجاد نمی نماید» (Pacta Tertius Nec Nocent Nec Prosunt). اعلام رضایت دولتها به التزام در قبال معاهدات، اساس ارادی بودن مبنای حقوق بین الملل قراردادی را نشان می دهد. قداست و غیر قابل تعرض بودن معاهدات، آنها را به عنوان یکی از بخشهای مؤثر حقوق بین الملل در عرصه قانونگذاری جهانی می نمایاند. معاهدات بین المللی، بیش از هر وسیله دیگری در تبیین اراده، تثبیت روابط بین الملل و توصیف هدفهای مشترک دولتها نقش دارند. اراده دولتها، هر چند از نظر صوری در شکل گیری و فرایند تکوین معاهدات تأثیر گذار است؛ با این حال، ملاحظات غیر ارادی و تأثیر پذیری از مقتضیات زیست جمعی، مفاهیم مشترک دولتها را در قالب نظم عمومی بین المللی تضمین می بخشد.^۱ از نتایج ارادی بودن مقررات حقوق بین الملل، یکی این نکته است که چنین مقرراتی به این دلیل الزام آورند که حاصل اراده دولتهایی است که آنها را بوجود آورده اند. سازوکار حقوق بین الملل، برای وضع و ایجاد قواعد جدید، به دو منبع حقوق عرفی و روش قراردادی وابسته است. معاهده به عنوان توافق میان دولتها در صحنه بین المللی اساساً بر دو اصل مبتنی است؛ اصل آزادی اراده طرفین معاهده که از لحاظ ماهوی به معنی ابراز اراده قطعی دولتها در پذیرش تعهدات مشخص است و التزام ناشی از آن دولتها را به اجرای قواعد مندرج در معاهدات و ادار می سازد و اصل فرمالیسم حقوقی (اصالت صورت حقوقی) که حاصل اعمال مجموعه ای از تشریفات است که در انجام انعقاد معاهدات ضرورت دارد و التزام ناشی از آن طرفین معاهده را به اجرای مقررات آن مجبور می سازد.^۲

فلسفه و محمل الزام آور بودن معاهدات در آمرانه بودن قواعد آن است؛ اما قوت اجرایی معاهدات با پیدایش یک نرم آمره جدید، معارض با آن اقتدار خود را از دست می دهد و تغییر می یابد (ماده ۵۳ کنوانسیون وین). «اصل لزوم وفای به عهد» به عنوان یک قاعده، امری مؤید نظم عمومی بین المللی است. از طرف دیگر، تعهدهای عام الشمول (Erga Omnes) در جامعه بین المللی وجود دارد که منشأ قدرت الزام آور آنها را باید در وضعیت عضویت اعضا در آن جامعه جستجو کرد. لزوم ایفای تعهدات مزبور، ناشی از همکاری بازیگران بین المللی در جهت حصول منافع مشترک است.^۳

«اصل لزوم وفای به عهد» در کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص معاهدات، پیش بینی و اعلام

۱- نادر ساعد: تاملی بر «اصل رضایی بودن پذیرش معاهدات» در آئینه تحولات بین المللی خلع سلاح و کنترل تسلیحات، مجله حقوقی، شماره ۳۲، بهار و تابستان ۸۴، صص ۵۶-۵۷.

۲- هدایت الله فلسفی: حقوق بین الملل معاهدات، چاپ اول، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۷۹، صص ۱۶-۱۵ و ۱۲۸.

۳- حسینی رستم زاد: جامعه بین المللی و تعهدات بین المللی، مجله حقوقی، شماره ۳۳، ۱۳۸۴، صص ۳۱-۲۸.

شده است. طبق ماده ۲۶ کنوانسیون :

«هر معاهده لازم الاجرا طرفها را ملزم می کند و باید توسط آنها با حسن نیت به اجرا در آید.»

اصل حسن نیت، به عنوان یکی از اصول بنیادی حقوق بین الملل، مکمل لزوم وفای به عهد و عامل باز دارنده نقض حقوق بین الملل به شمار می رود. در مفهوم ایجابی، حسن نیت به منزله جوهر درستکاری و التزام معنوی به رعایت مقررات حقوقی و پاکدستی و وفای به عهد تابعان حقوق است. در مفهوم سلبی، آن را می توان به معنای خودداری از سوء استفاده و تخلف کشورها و مخفی کاری در روابط حقوقی دانست.^۱ هدف این اصل، مقید و محدود کردن اقتدار فائقه دولتها در اعمال و اجرای قواعد بین المللی است؛ زیرا دولتها در جامعه بین المللی باید به نحوی تعهداتشان را به اجرا در آورند که با هدف و موضوع معاهدات مغایر نباشد. بنابراین، نظم حقوقی بین المللی مستلزم رعایت تعهدات و تکالیف بین المللی از جانب دولتها و خودداری از اعمال حاکمیت مطلق آنهاست. توجیه این امر، درک و تلقی مشترک دولتها از منافع اساسی جامعه بین المللی است که در مقابل آزادی عمل دولتها به عنوان عامل باز دارنده عمل می کند. رعایت نکردن مقررات بین المللی، امری نامشروع بوده و مسئولیت بین المللی کشور خاطی را به دنبال خواهد داشت. زیرا الزامی بودن تعهدات بین المللی بودن دولتها، در مقیاس وسیعی، اختیارات آنها را در قلمرو بین المللی محدود می سازد.

به عقیده برخی محققان، در معاهدات غیر حقوق بشری، ضرورت حضور در جامعه بین المللی، کشورها را در عرصه جهانی به تعهدات قراردادی خود پایبند می کند. به همین دلیل، نقض معاهدات مزبور اعتراضهای جدی تری را از طرف دولتها در پی دارد؛ به نحوی که مانع نقض علنی این نوع معاهدات می گردد. گسترش روابط بین المللی و همکاریهای دولتها و افزایش روز افزون نیازهای آنها بر یکدیگر، تأثیر زیادی در رعایت تعهدات بین المللی از سوی دولتها دارد. در مورد معاهدات حقوق بشری، واکنش جامعه بین المللی و وجود برخی از نهادهای قضایی فراملی نظیر دادگاه اروپایی حقوق بشر و دیوان بین المللی کیفری، ابزار مهمی در مقابله با نقض گسترده حقوق

۱- هدایت الله فلسفی: منبع پیشین، صص ۳۴۸ و ۳۴۳. بند ۱ ماده ۳۱ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین در خصوص معاهدات مقرر می دارد که هر معاهده باید «با حسن نیت ... و در پرتو موضوع و هدف آن تفسیر شود». طبق بند ۲ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد: «کلیه اعضا به منظور تضمین حقوق و مزایای ناشی از عضویت تعهداتی را که به موجب این منشور بر عهده گرفته اند، با حسن نیت انجام خواهند داد.» دیوان بین المللی دادگستری در پرونده آزمایشهای اتمی (استرالیا علیه فرانسه) با تأکید بر اصل حسن نیت مقرر داشت: یکی از اصول اساسی که بر ایجاد و اجرای تعهدات حقوقی، با هر اساسی، حکومت می کند، اصل حسن نیت است. (سعید رهایی، عهدنامه های بین المللی و تعهدات دولتهای ثالث از دیدگاه حقوق بین الملل و اسلام، چاپ اول، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۲).

بشر و تضمین اجرای معاهدات مذکور به شمار می‌رود.^۱ تاثیر عملی آراء و تصمیمهای دادگاه‌ها، شفافیت هرچه بیشتر قوانین ملی و تأمین ضمانت اجراهای مربوط به حقوق بشر و آزادیهای سیاسی است. الزامهای دولتها از بابت عضویت در کنوانسیونهای بین المللی حقوق بشر، تعهداتی را برای آنها ایجاد می‌کند که نمی‌توانند به استناد قوانین داخلی خود نسبت به نقض آنها اقدام نمایند. قرار گرفتن حاکمیت ملی در مرزهای حقوق بین الملل، مستلزم همترازی تعهدهای مربوط به حقوق بشر در سطح ملی و بین المللی است. رعایت الزامهای بین المللی و تعهدات معاهداتی دولتها، چیزی جز حرکت بر اندیشه نظم بین المللی نیست. در کنار مطالب یاد شده، باید این نکته را نیز به یاد داشت که اجرای کامل و مؤثر معاهدات حقوق بشری از طرف دولتها، آرمانی دست نیافتنی است. علت اصلی آن در میان موانع دیگر، وجود دولتهای برخوردار از حاکمیت است.

هر چند نظام بین المللی حقوق بشر در قاعده مند کردن رفتار دولتها با اتباع خود به نحوی ارزنده دخیل بوده است؛ فضای بین المللی هنوز آماده شنیدن شکایتهای افراد علیه دولتهای متبوع خود نیست. از این رو، می‌توان گفت توسعه و تضمین حقوق بشر در مفهوم عام جهانی، بر شیوه‌های غیر قضایی و التزامهای سیاسی و در مفهوم خاص اروپایی، بر ساز و کارهای قضایی (دادگاه اروپایی حقوق بشر) مبتنی است که به‌طور استثنایی نظارت و کنترل قضایی بر حسن اجرای کنوانسیون اروپایی حقوق بشر اعمال می‌کند.^۲

با وجود ضعف نظام حقوقی موجود، معاهدات، مرحله‌ای ضروری در تکوین حقوق بشر بین المللی به شمار می‌روند. با روشن تر و دقیق تر شدن اصول حقوق بشری در معاهدات، دولتها دیگر نمی‌توانند به دستاویز مبهم بودن هنجارهای آن، تعهدات خود را نقض کنند؛ بلکه سعی دارند از تعهدات حقوق بشری خود پیروی کنند.^۳ دیوان بین المللی دادگستری، در قضیه اختلاف ارضی بین لیبی و چاد در ۳ فوریه ۱۹۹۴، خاطر نشان کرده ابهامها و تردیدهای راجع به تدوین و تنظیم معاهده هر چه باشد؛ دولتهای عضو معاهده را به رعایت مقررات آن مکلف می‌نماید و

۱- سید محمد قاری سید فاطمی: معاهدات حقوق بشری، مجله حقوقی، شماره ۲۸، ۱۳۸۲، ص ۲۶-۲۴. باوجود اینکه ماده ۷ (۲) منشور سازمان ملل متحد به سازمان ملل اجازه نمی‌دهد در امور داخلی کشورها دخالت کند، عملکرد شورای امنیت نشان می‌دهد شورا نقض حقوق بشر را تهدیدی بر ضد صلح و امنیت بین المللی در چارچوب فصل هفتم منشور تلقی کرده و از این طریق ضمن محدود کردن قلمرو اختصاصی حاکمیت دولتها، بر وسعت حیطه حقوق بین الملل افزوده است.

۲- ر. ک. دکتر محمد هاشمی: حقوق بشر و آزادیهای اساسی، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۴، ص ۲۴۹.

3 - Jack L. Goldsmith and Eric A. Posner, *The Limits of International Law*, Oxford University Press, Oxford, 2005, p 134.

وظیفه اجرای تعهدات از روی حسن نیت همچنان باقی و پابرجا خواهد بود.^۱

مبحث سوم: ترس دولتها از مسؤولیت بین المللی

از جمله عوامل بازدارنده نقض مقررات بین المللی، مفهوم مسؤولیت دولت است که خود از سازوکارهای نظم عمومی در حقوق بین الملل به شمار می آید. مسؤولیت بین المللی، ناشی از فعل یا ترک فعلی است که به نقص یک تعهد یا تکلیف بین المللی منتهی می شود و قابل انتساب (Imputable) به یک دولت می باشد. تعهد جبران هرگونه نقض نسبت به اجرای حقوق در قواعد حقوقی وجود دارد. به عنوان یک قاعده عرفی حقوق بین الملل، دیوان بین المللی دادگستری در رای مورخ ۱۹۲۷ خود (راجع به صلاحیت) در پرونده کورزو (Chorzow) به شرح ذیل اعلام نظر کرد:

«یکی از اصول حقوق بین الملل، این است که نقض یک تعهد، مستلزم جبران مؤثر آثار آن می گردد. بدین ترتیب، جبران خسارت یک شرط و قاعده تکمیلی در یک قرارداد می باشد؛ بدون آنکه ضروری باشد که این موضوع در قرارداد یادآوری گردد.»^۲

در یک نظام بین المللی، نقض آشکار قواعد و هنجارهای اساسی حقوق بین الملل از سوی یک دولت، متضمن مسؤولیت بین المللی آن دولت است. به عنوان ضمانت اجرای تجاوز به قواعد حقوق بین الملل، هدف از مسؤولیت بین المللی اجبار دولتها به حفظ احترام مقررات حقوق بین الملل است. مسؤولیت را می توان نتیجه اصلی برابری حقوق و تکالیف دولتها در نظام بین المللی تلقی کرد. چنانچه دولتها از انجام تکالیف خود در مقابل مقررات بین المللی خودداری نمایند؛ مسؤولیت بین المللی به منزله پیامد حقوقی نقض تعهد جلوه گر می شود. بنا به تعریف فرهنگ واژه های حقوق بین الملل:

«مسؤولیت حقوقی بین المللی، عبارت است از تکلیفی که به موجب حقوق بین الملل به یک دولت تحمیل می گردد تا خسارتهایی را که در اثر نقض قواعد حقوق بین الملل

۱- نگوین کک دین، پاتریک دیه و الن پله: حقوق بین الملل عمومی، جلد اول، ترجمه حسن حبیبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۲، ص ۳۵۴

۲- دکتر رضا فیوضی: مسؤولیت بین المللی و نظریه حمایت سیاسی اتباع، جلد اول، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چاپ اول ۱۳۷۹، ص ۴۲، به نقل از: همایون مافی: آلودگی دریای خزر و مسؤولیت بین المللی دولتها، ر. ک منبع شماره ۲، ص ۸۲.

ناشی از عمل یا خودداری او در انجام تکلیف به دولت دیگری وارد شده، جبران نماید.^۱ بنابراین، ارتکاب اعمال نا مشروع بین المللی، متضمن مسؤولیت حقوق بین المللی و اجبار به جبران خسارتهای ناشی از آن می باشد. در این راستا، اساس مسؤولیت بین المللی شخصیت حقوقی بین المللی دولتهاست که بر اساس آن می توانند از حقوق و تکالیف بین المللی برخوردار باشند و تعهدات و مسؤولیتهایی نیز در جامعه بین المللی بر عهده بگیرند. فرض مسؤولیت بین المللی، ابزاری مؤثر در تامین و تضمین رعایت مقررات حقوق بین الملل است. رعایت نکردن مسؤولیت بین المللی، از عوامل تهدید کننده امنیت روابط حقوقی است. دولتها در روابط بین المللی، ضمن برخورداری از استقلال، باید مسؤولیت پذیر نیز باشند.

سؤالی که مطرح می شود این است که آیا دولتها هنگامی که منافع اساسی جامعه بین المللی در معرض خطر قرار می گیرد؛ می توانند به مسؤولیت عامل عمل متخلفانه بین المللی استناد کنند؟ دیدگاه کلاسیک، مستلزم این نکته بود که تابع حقوق بین الملل، ادعای خود را می تواند بر ضد کسی عنوان کند که عمل متخلفانه بین المللی به او منتسب باشد؛ به شرط اینکه رابطه سببیت بین نقض تعهد و ضرر وارده وجود داشته باشد. با تغییر جهت رویکرد سنتی، مفهومی نو از ساز و کار عمومی مسؤولیت فراهم گردیده که به تمامی دولتهای ذینفع در زمینه دفاع از منافع جمعی امکان می دهد تا مسؤولیت عامل عمل متخلفانه را از لحاظ بین المللی مطرح نمایند. سازمان ملل متحد، به عنوان صاحب حق طرح مسؤولیت، اختیارات اجبار آمیزی دارد که می تواند از آنها در الزام دولتها به انجام تعهداتی که بر ذمه دارند؛ استفاده نماید. تهاجم عراق به کویت (۱۹۹۰) به تلفیق ساز و کارهای منشور سازمان ملل متحد (فصل هفتم منشور) از نظر استقرار مجدد صلح و ساز و کارهای حقوقی مسؤولیت منجر گردید. تقارن این دو مجموعه قواعد بیانگر آن است که در شرایط و اوضاع و احوال استثنایی، جامعه بین المللی می تواند با اتکا به ابزار مسؤولیت بین المللی، در نحوه سلوک و رفتار دولتها تأثیر گذار باشد.^۲

مبحث چهارم: وجود سیستم نظارت بین المللی

پس از جنگ جهانی اول، بتدریج و به منظور اعمال نظارت بر اجرای مقررات بین المللی و رعایت احترام حقوق بین الملل و بررسی انطباق رفتار کشورهای عضو معاهدات و تشخیص این مطلب که دولتها تا چه میزان از تعهدات انجام شده پیروی می کنند؛ یک مکانیزم اعمال کنترل بین المللی ایجاد گردید. این امر، نخست در میثاق جامعه ملل با نظام قیمومت جامعه ملل (ماده ۲۲ میثاق) و ایجاد سازمان بین المللی کار و توسعه نظام بین المللی حمایت از اقلیتها پیش بینی گردید. با

۱- منبع پیشین، ص ۲۶-۲۵.

۲- نگوین کک دین، پاریک دیه و الن پله، منبع پیشین، ص ۱۴۷-۱۴۵.

رشد و گسترش سازمانهای بین‌المللی در نیمه دوم قرن بیستم و بویژه پس از تشکیل سازمان ملل متحد، فعالیتهای این سازمانها به ایجاد سیستمهایی برای ملزم کردن دولتها به رعایت قواعد بین‌المللی معطوف گردید. نتیجه اعمال این کنترل، شفاف تر ساختن عملکرد دولتها، پیروی از قواعد، انضباط و تعهدات مصرح در معاهدات و سوق دادن دولتها به سوی رفتاری بهتر می‌باشد.

بدیهی است که، سیستمهای کنترل بین‌المللی ضمن محدود کردن حاکمیت ملی کشورها ابزاری مؤثر در پیروی آنها از تعهدات بین‌المللی، خود به‌شمار می‌روند. عملکرد نظامهای کنترل، به برخی فشارهای اخلاقی و سیاسی بر کشورها منتهی می‌گردد تا از نقض قواعد معیار کنوانسیون جلوگیری نموده؛ حقوق بین‌الملل را محترم بشمارند. به منظور درک و ارزیابی روشن از روشهای اصلی اعمال کنترل بین‌المللی، می‌توان آنها را به چهار دسته ذیل تقسیم نمود.

۱- رسیدگی به گزارشهای دوره‌ای دولتهای عضو که به فاصله معین به‌وسیله کشورها تسلیم می‌شود. به عنوان مثال، ماده ۲۲ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (۱۹۶۶) یک کمیته حقوق بشر مرکب از ۱۸ عضو را پیش‌بینی نموده که بر اجرای صحیح مقررات میثاق از طرف دولتها نظارت نماید و دولتها نیز طبق ماده ۴۰ میثاق متعهدند درباره تدابیری که اتخاذ کرده‌اند و پیشرفتهای حاصل گزارشهایی به کمیته مزبور ارائه نمایند. همچنین، ماده ۲۲ اساسنامه سازمان بین‌المللی کار، در خصوص اجرای مقابله‌نامه‌های بین‌المللی از ناحیه کشورهای عضو سازمان بین‌المللی کار، مقرر می‌دارد که هر یک از اعضا متعهد است به مدیر کل دفتر بین‌المللی کار یک گزارش سالانه راجع به اقدامهای صورت گرفته ارائه دهد.

برخی تحقیقات جدید خاطر نشان می‌سازند معاهدات حقوق بشری جدید متضمن یک سازوکار اجرایی الزام‌آور نمی‌باشند. برای مثال، دولتها تعهدات مربوط به ارائه گزارشها را جدی نمی‌گیرند. بیش از ۷۰ درصد کشورها، دارای گزارشهای تأخیری می‌باشند. حداقل ۱۱۰ دولت دارای ۵ گزارش تأخیری یا بیش از ۵ مورد گزارش تأخیری هستند. حدود ۲۵ درصد دولتها دارای تأخیر در ارائه گزارشهای مقدماتی خود می‌باشند. بیشتر این گزارشها واجد ویژگی تبعیت صحیح از مقررات کنوانسیون نبوده و توصیفی از نقض حقوق بشر را در این کشورها به‌دست نمی‌دهند. توصیه‌های کمیته‌های ناظر و مراقب بر اجرای قواعد مندرج در معاهدات نیز دارای قدرت الزام‌آور نیستند. با اینکه حدود یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر بر اساس معاهدات مربوط دارای حق رسمی شکایت علیه کشورهای خود هستند؛ سالیانه تنها حدود ۶۰ شکایت رسماً ثبت می‌شود.^۱

۲- بازرسی بین‌المللی. طبق ماده (۶) ۱۲ اساسنامه آژانس بین‌المللی انرژی اتمی «آژانس بازرسانی را تعیین و پس از مشاوره با دولت یا دولتهای مربوط، آنها را به قلمرو دولت یا دولتهای

1- Jack L. Goldsmith and Eric A Posner, Op.Cit, p 12.

ذینفع اعزام می‌نماید. بازرسان مزبور، همه وقت میتوانند به هر جا و به هر شخص که به مقتضای شغل خود با مواد و تجهیزات فنی یا تأسیساتی که باید بر طبق این اساسنامه تحت نظارت قرار گیرند ارتباط دارد، دسترسی پیدا کنند...». بدیهی است؛ این نوع کنترل در مقایسه با بررسی گزارش کشورها امکان بهتری به نهاد بین‌المللی مأمور بازرسی می‌دهد تا نقض مقررات آژانس را مورد رسیدگی قرار داده و تصمیم مقتضی اتخاذ نماید. ضمانت اجرای بازرسی آژانس، اعلام تخلف بازرسان به مدیر کل آژانس است که او نیز گزارش بازرسی را به اطلاع شورای حکام می‌رساند. شورا در صورت ادامه تخلف، موضوع را به اطلاع کلیه اعضا می‌رساند و آن را در شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد طرح می‌نماید.

۳- نظارت اعمال شده در جریان دادرسی ترافیکی که طی آن کشورهای طرف اختلاف یا کشورهای تحت سازوکار نظارت و دستگاه مأمور اعمال نظارت، اختلاف حادث شده را مورد بررسی قرار می‌دهند. برای مثال، طبق ماده ۲۶ اساسنامه سازمان بین‌المللی کار، هر یک از اعضا می‌تواند علیه عضو دیگر که اجرای مقابله نامه‌ای را که هر دو عضو تصویب کرده‌اند به نحوی رضایت بخش تأمین نمی‌کند؛ به دفتر بین‌المللی کار شکایت کند. شورای اداری در صورت اقتضا و قبل از ارجاع موضوع به کمیسیون تحقیق، می‌تواند از دولت مورد نظر توضیح مناسب بخواهد. در صورت عدم دریافت پاسخ قانع کننده در یک مدت معقول، شورا می‌تواند یک کمیسیون تحقیق برای بررسی و تنظیم گزارش راجع به آن تشکیل دهد. کمیسیون تحقیق، پس از بررسی دقیق شکایت، گزارش و توصیه نامه‌ای تنظیم خواهد کرد که متعاقباً برای دولتهای ذینفع در اختلاف، ارسال خواهد شد. هر یک از دولتها باید طی یک مهلت سه ماهه اعلام نماید که توصیه‌های موجود در گزارش کمیسیون را می‌پذیرد یا خیر. در صورت عدم قبول گزارش، اختلاف می‌تواند به دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع شود. مرجع مذکور، می‌تواند نظرهای نهایی یا توصیه‌های احتمالی کمیسیون تحقیق را تأیید، اصلاح یا حذف کند (مواد ۲۸، ۲۹).

۴- تصویب مقررات باز دارنده برای ممانعت از ارتکاب یک جرم بین‌المللی. برای مثال، بعضی موافقتنامه‌های دوجانبه مانند موافقتنامه ۴ اوت ۱۹۵۹ بین کانادا و استرالیا و برخی معاهدات چند جانبه مانند معاهده اوراتوم (اتحادیه اروپایی انرژی اتمی) در سال ۱۹۵۷، تحویل مواد اتمی را منوط به نظارت بازدارنده کرده است که باید از طرف کشور فروشنده و به لحاظ احتمال خطر به کار رفتن مواد خریداری شده در مصارف نظامی در تأسیسات کشور خریدار، اعمال شود. این نوع کنترل استثنایی، تا کنون صرفاً در زمینه استفاده صلح جویانه از انرژی اتمی به کار رفته است.^۱

۱- انتونیو کاسسه: حقوق بین الملل در جهانی نامتحد، ترجمه: دکتر مرتضی کلانتریان، چاپ اول، ناشر دفتر حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰، صص ۲۴۵-۲۴۳. دکتر نادر ذوالعین، ضمانت اجرا در حقوق دیپلماتیک، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۰-۱۹، بهار ۷۶ تا پائیز ۷۶، ص ۳۵۴.

بخش سوم: خودیاری

چنانچه دولتی مرتکب عمل نامشروع علیه دولت دیگر شود و از جبران خسارت یا حضور در مراجع قضایی یا دادرسی بین‌المللی خودداری نماید؛ دولت آسیب دیده می‌تواند برای تضمین حقوق خود و وادار ساختن دولت نقض کننده، به اجرای قواعد بین‌المللی و ایفای تعهداتش به خودیاری متوسل شود. ماده ۲ (۳) منشور سازمان ملل متحد مقرر می‌دارد: کلیه اعضا اختلافهای بین‌المللی خود را با شیوه مسالمت‌آمیز به صورتی که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت به خطر نیفتد؛ حل و فصل خواهند کرد. ماده مزبور، مؤید تکلیف دولتها به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافهای بین‌المللی است.

اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافهای بین‌المللی، به عنوان بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی تلقی می‌گردد که به نوبه خود محدودیتی را بر اشکال مختلف خودیاری وارد می‌کنند. به عبارت دیگر، کشورها در ابتدا موظف به استفاده از راه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافها می‌باشند و تنها در صورت شکست این راه‌ها می‌توانند به شیوه‌های یکجانبه خودیاری متوسل شوند. خودیاری، به عنوان یکی از ضمانتهای اجرای حقوق بین‌الملل، فقط در مواردی، کارایی مناسب خود را دارد که دولت لطمه دیده، قویتر یا مصمم تر از دولت خطا کار باشد.^۱ در فقدان مجازات، برای نقض قواعد حقوق بین‌الملل، شیوه‌های خودیاری می‌تواند بر رفتار و عملکرد دولتها تاثیر گذاشته و به تضمین اجرا یا رعایت تعهد نقض منجر شده یا جبران خسارت گردد.

دلایلی که استفاده از خودیاری را به عنوان ویژگی وضعیت گذرای حقوق بین‌الملل بازتاب می‌دهد، عبارتند از: ۱- قصور دولتهای بزرگ در حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافها ۲- ضعف دستگاه جامعه ملل و سازمان ملل متحد در حل و فصل اختلافهای بین‌المللی ۳- اعتقاد بسیاری از کشورها در این مورد که اختلافهای کوچک با توسل به خودیاری، به نحو مؤثری قابل حل و فصل می‌باشد.^۲

در حقوق بین‌الملل، دولتها برای اجرای تعهدات و ضمانت بخشیدن به هنجارهای بین‌المللی عمدتاً به مقابله به مثل (Retorsion) و تلافی (Reprisal) متوسل می‌شوند.

مبحث اول: مقابله به مثل

مقابله به مثل، ارتکاب عملی است؛ قانونی اما غیر دوستانه که از طرف یک کشور در واکنش

۱- مایکل اکهرست: حقوق بین‌الملل نوین، مترجم دکتر بهمن آقایی، چاپ دوم، انتشارات دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۶، ص ۸-۷.

۲- گرهارد فن گلان: درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی، جلد ۲، ترجمه محمد حسین حافظیان، چاپ اول، نشر میزان، ۳۷۹، ص ۶۳۳-۶۳۲.

به اقدام غیر دوستانه و مغایر با حقوق بین الملل کشور دیگر انجام می شود. هدف از مقابله به مثل، وادار کردن دولت خطا کار به ادای تعهدات بین المللی، رعایت مجدد تعهد نقض شده، جبران مناسب خسارت و تضمین قواعد حقوق بین الملل می باشد. این گونه اقدامها، در حوزه اختیار و صلاحدید دولتها قرار دارد و از آن به عنوان ابزاری به عنوان پایان بخشیدن به عمل متخلفانه بین المللی استفاده می شود. آیا عمل مقابله به مثل می تواند توسل به زور را در بر گیرد؟ مقابله به مثل، متضمن تهدید یا توسل به زور در روابط بین المللی نیست. این امر در منشور سازمان ملل متحد نیز منع گردیده است. طبق بند ۴ ماده ۲ منشور:

«کلیه اعضا در روابط بین المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشوری و یا از هر روش دیگری که با هدفهای سازمان ملل متحد مابینت داشته باشد؛ خودداری خواهند کرد.»

با وجود این ممنوعیت، که به عنوان قاعده ای عرفی شناخته شده است؛ به علت ضعف اساسی حقوق بین الملل و نبود سازوکاری مؤثر در سازمان ملل در خصوص استفاده از اقدامهای دسته جمعی به جای اعمال فردی، کشورها همچنان به مقابله به مثل متوسل می شوند. توسل به زور، در تقابل با هدفهای منشور ملل متحد بوده و ناقض موازین حقوق بین الملل معاصر به شمار می رود.^۱ با این وصف، منشور سازمان ملل متحد، استثنائاتی را بر اصل ممنوعیت تهدید به استفاده از زور و توسل به آن وارد کرده است که به طور مشخص شامل موارد زیر می گردد: ۱- دفاع مشروع فردی یا جمعی وفق ماده ۵۱ منشور ملل متحد ۲- اقدامهای دسته جمعی که تحت نظارت سازمان ملل متحد اعمال می گردد ۳- اعمال زور تجویز شده از سوی شورای امنیت پیرو ماده ۴۲ منشور ملل متحد. اعلامیه ۱۹۷۰ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در مورد اصول حقوق بین الملل ناظر بر روابط دوستانه و همکاری بین دولتها بر اساس منشور ملل متحد مقرر می دارد که «هر دولتی متعهد است از تهدید به استفاده از زور یا توسل به آن به منظور حل اختلافهای بین المللی امتناع کند.» گرچه این اعلامیه را نمی توان یک سند حقوقی الزام آور محسوب کرد که اعضای سازمان ملل متحد را متعهد کند؛ با این حال بیانگر وفاق عام جامعه

۱- هدفهای سازمان ملل متحد در ماده ۱ منشور تعریف شده است و شامل حفظ صلح و امنیت بین المللی، توسعه روابط دوستانه در بین ملل بر اساس احترام به اصل تساوی حقوق و خود مختاری ملل، حصول همکاری بین المللی و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی برای همگان می باشد. بی شک، حفظ صلح و امنیت بین المللی مهمترین هدف سازمان ملل متحد می باشد که از دو طریق سیستم امنیت دسته جمعی و حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات تا مین می گردد.

بین‌المللی در مورد تفسیر مقررات منشور می‌باشد.^۱

یکی از نمونه‌های مقابله به مثل، قطع روابط دیپلماتیک به هنگام تنش و تیرگی روابط بین دو دولت فرستنده و پذیرنده است که پیامد آن خاتمه کلیه روابط رسمی میان دو دولت است. قطع روابط دیپلماتیک در حقوق بین‌الملل، عملی مجاز تلقی می‌گردد که در صورت وقوع جنگ بین دو کشور یا مناقشه شدید و اختلاف سیاسی، از آن استفاده می‌شود.

قطع رابطه دیپلماتیک، اقدامی اعتراض آمیز از سوی یک دولت نسبت به برخی سوء رفتارهای دولت دیگر تلقی می‌گردد که موجب تعطیلی نمایندگیهای دائم دو کشور می‌گردد. هدف از قطع روابط دیپلماتیک، اعتراض به نقض حقوق دیپلماتیک و اعمال فشار بر دولت دیگر است تا در الگوهای رفتاری خود تجدید نظر به عمل آورد. برای کشورها، گسستن روابط دیپلماتیک ابزاری موثر و قانونی در اجرای حقوق بین‌الملل بشمار می‌رود. قطع روابط دیپلماتیک، از لحاظ ماهیت حقوقی عملی یکجانبه می‌باشد که بیش از هر چیز به اراده دولتها و منافع آنها بستگی دارد. برای مثال، در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۷۹ در پی اشغال سفارت آمریکا از سوی دانشجویان پیرو خط امام، روابط دو کشور ایران و آمریکا رو به تیرگی گذاشت و ایالات متحده در قطع روابط و اخراج کارکنان دیپلماتیک ایران پیشقدم گردید. در پاسخ به اشغال سفارت، رییس جمهور وقت آمریکا، جیمی کارتر، ضمن انسداد ۱۲ میلیارد دلار از داراییهای ایران در بانکهای آمریکایی و اروپایی و متعاقباً تحمیل تحریم‌های اقتصادی علیه ایران به مقابله به مثل پرداخت.^۲ تلقی آمریکا از این امر، نقض آشکار قواعد اولیه حقوق بین‌الملل یا مصونیت دیپلماتیک بوده است.

قطع روابط دیپلماتیک، می‌تواند ناشی از اقدام دسته جمعی و به صورت مجازات پیش از توسل به اقدام مسلحانه نسبت به دولتی که تکالیف بین‌المللی خود را نادیده گرفته است؛ اعمال شود. شورای امنیت سازمان ملل متحد، می‌تواند باستناد ماده ۴۱ منشور از حربه قطع روابط دیپلماتیک علیه کشورها استفاده کرده و تصمیمات الزام آوری را در این خصوص اتخاذ نماید. طبق ماده ۴۱:

«شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات خویش لازم است اقدامهایی را که متضمن به کار بردن نیروی مسلح نمی‌باشد پیش بگیرد و از اعضای سازمان ملل متحد بخواهد به این اقدامها مبادرت نمایند. این اقدامها ممکن است شامل قطع روابط سیاسی باشد.»

۱- ربکا والاس، حقوق بین‌الملل، ترجمه محمد شریف، چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۴۸. ملکم شاو، حقوق بین‌الملل، ترجمه محمد حسین وقار، چاپ دوم، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۴، ص ۴۰۶.

۲- در مورد تحریم آمریکا علیه ایران ر. ک. دکتر همایون مافی، تاملی بر تحریم اقتصادی آمریکا علیه ایران از منظر حقوق بین‌الملل، پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران، سال اول، شماره اول، تابستان ۱۳۸۵، ص ۵۹.

در اجرای ماده ۴۱، شورای امنیت طی قطعنامه ۲۳۲ مورخ ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ تصمیم گرفت رودزیای جنوبی را مشمول مجازاتهایی سازد که از جمله آن قطع روابط دیپلماتیک بود. سازمانهای منطقه‌ای نیز می‌توانند اقدامهای مشابهی را اتخاذ نمایند. مثلاً در سال ۱۹۶۴ سازمان کشورهای آمریکایی، از اعضای خود تقاضا کرد روابط دیپلماتیک خود را با کوبا قطع کنند. همچنین در سال ۱۹۶۳ سازمان وحدت آفریقا به اعضای خود توصیه کرد، روابط دیپلماتیک خود را با پرتغال و رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی قطع نمایند.^۱

عدم تمرکز جامعه بین‌المللی و نبود ضمانت اجراهای مناسب، دولتها را به‌نحوی اجتناب‌ناپذیر به سوی واکنش‌های انفرادی در برابر اعمال نامشروع دولتهای دیگر سوق داده است. با این حال، اقدامهای یکجانبه دولتها در مقابله به مثل باید نوعی عمل خلاف قاعده تلقی گردد که در شرایط کاملاً استثنایی قابل اجرا باشد. منطق خاص منشور سازمان ملل متحد، متوجه اولویت حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافهای بین‌المللی است و مقابله به مثل از این حیث نباید مغایرتی با منشور ایجاد کند؛ زیرا انسجام نظام حقوقی بین‌المللی در گرو استحکام آیین حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات است.

مبحث دوم: تلافی

تلافی، اقدامی است که توسط یک دولت به عنوان واکنش در برابر عمل غیر قانونی دولت دیگر صورت می‌گیرد. بر اساس موازین حقوق بین الملل، عمل تلافی جویانه، اقدامی غیر مشروع شمرده می‌شود. هدف از تلافی، تحمیل جبران خسارت بر دولت خطاکار به دلیل ارتکاب خطا، اعاده وضعیت و رابطه به حالت قانونی، پرهیز از تخلفات جدید و رعایت حقوق بین‌الملل است. در پرونده نولیل (Naulilaa Arbitration) میان پرتغال و آلمان در تاریخ ۳۱ جولای ۱۹۲۸ محکمه داوری مقرر داشت که:

تلافی، عمل عادلانه متناسب دولت زیان دیده، در پاسخ به عمل جبران نشده دولت متخلف در تجاوز از حقوق بین الملل است. در این عمل، برای نیل به هدف، رعایت قاعده‌ای از حقوق بین الملل، به‌طور موقت به حالت تعلیق درمی‌آید. این عمل غیر قانونی است؛ مگر اینکه یک عمل ناقض حقوق بین الملل، آن را توجیه کند. هدف آن است که دولت متخلف را مجبور به جبران خسارت یا بازگشت به قانون کند و از تخلفات جدید،

۱- عباس معین زاده: حقوق دیپلماتیک نوین، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ دوم، ۱۳۷۶، تهران، صص ۱۰۶-۱۰۵. نگوین کک دین، پاتریک دیبه و الن پله، منبع پیشین، جلد ۲، ص ۴۸.

پیشگیری به عمل آید.^۱

به علاوه، ضروری است پیش از اقدام به تلافی، تقاضای جبران خسارت مطرح شده و بدون پاسخ مانده باشد. همچنین، بین خطای ارتكابی و اقدام تلافی جویانه باید میزانی از تناسب موجود باشد. از منظر حقوق بین الملل، دولتها متعهد به رعایت قواعد امری (Jus Cogens) نظیر قواعد بین المللی مربوط به حقوق بشر، منع کشتار جمعی و نیز تعهدات نسبت به جامعه بین المللی دولتها (Erga Omnes) در توسل به تلافی می باشند. آیا کشورها می توانند به محض وقوع عمل نامشروع، به اقدامهای تلافی جویانه متوسل شوند؛ یا ابتدا می باید تمام طرق مسالمت آمیز حل و فصل اختلافهای بین المللی را طی نمایند.

به موجب ماده ۳۳ منشور، کشورها مکلفند اختلافهای خود را از طرق مسالمت آمیز حل و فصل کنند. بند ۴ ماده ۲ منشور نیز از کشورها می خواهد از توسل به زور اجتناب نمایند. بنابراین، منع توسل به زور در روابط بین المللی، به موازات تکلیف حل و فصل مسالمت آمیز اختلافها به عنوان یک قاعده امره حقوق بین الملل در آمده است. نتیجه منطقی این امر این است که، پیش از توسل به اقدامهای تلافی جویانه، کشورها وظیفه دارند به منظور جلوگیری از کشمکشهای بین المللی با حسن نیت از حل مسالمت آمیز اختلافهای بین المللی استفاده کنند. اعلامیه مربوط به اصول حقوق بین الملل در مورد روابط دوستانه ناظر بر روابط دوستانه و همکاری دولتها، ضمن تأیید مواد ۲ (۴) و ماده ۳۳ مقرر می دارد که «دولتها موظفند از عملیات تلافی جویانه که مستلزم توسل به زور باشد اجتناب کنند.» هر چند تلافی بدون توسل به زور نیز می تواند به طور قانونی انجام شود؛ اما تلافیهای منتهی به زور هنگامی که قواعد بین المللی زیر پا گذاشته می شوند؛ تنها در صورتی مجاز خواهد بود که شورای امنیت پیرو مواد ۴۲ و ۴۱ منشور سازمان ملل متحد آن را مجاز بداند. با تأمل در موارد پیش گفته در می یابیم که تلافی در حقوق بین الملل به عنوان ابزاری در جهت فشار و واکنش به عمل خلاف بین المللی علیه دولت متخلف و تضمین و رعایت حقوق بین الملل به کار می رود. اما اقدامهای تلافی جویانه برای قانونی بودن باید مقید و محدود به رعایت اصول اساسی جامعه بین المللی یعنی قواعد امره و تعهدات نسبت به جامعه بین المللی دولتها باشد. این امر، آزادی عمل مطلق دولتها را در اعمال اقدامهای تلافی جویانه تحت تأثیر قرار داده و توجیه و تبیین آن را در گستره دو اصل ضرورت و تناسب، امکان پذیر می سازد. استفاده خودسرانه و یکجانبه از ضمانت اجرا، در مغایرت با منشور سازمان ملل متحد، به نقش حقوق بین الملل که عهده دار تنظیم روابط پیچیده دولتها و تأمین کننده تعادل منافع بین آنهاست؛ خدشه جدی وارد خواهد ساخت.

۱- گرهارد فن گلان: منبع پیشین، ص ۶۴۱.

زیرا، به جای در اختیار قرار دادن مجازاتها به یک نظام حقوقی جامع و منسجم بین المللی، آن را در اختیار دولتها قرار می دهد تا حدود آن را بسنجد و بر مبنای صلاحدید خود عمل نمایند.

نتیجه

بنا بر آنچه گفته شد؛ ساختار نظام بین المللی فاقد تشکیلات و قدرت اجرایی متمرکز در حفاظت از مقررات حقوق بین الملل و اجرای مؤثر قواعد آن در قبال تخلفات احتمالی دولتهاست. اعمال قواعد بین المللی، تحت تأثیر حاکمیت دولتها و تمایلات رقابت آمیز آنان قرار گرفته است. حاکمیت، تابع هیچ گونه قدرت برتر نیست و موازین حقوق بین الملل توسط دولتها با تبیین اراده آنها بر پایه اصل تراضی، شکل می گیرد.

به بیان دیگر، دولتها اصول و قواعد بین المللی را در صورتی که با منافع ملی آنها مغایر نباشد؛ می پذیرند. بر مبنای اصل تراضی، دولتها محدودیتهای متقابل و نیز تعهدات ویژه ای را از طریق ورود در پیمانها و معاهده های بین المللی در اعمال حاکمیت خود می پذیرند. بین المللی شدن تعهدات دولتها، با ایجاد تکالیف و الزامهای جدید، از اقتدار مطلق ناشی از حاکمیت کاسته، اختیار و به آزادی عمل دولتها را در جهت منافع مشترک محدود می نماید.

خصیصه الزام آور قواعد حقوق بین الملل، ناشی از توافق، همکاری و تشریک مساعی دولتها در ایجاد یک نظم بین المللی است و در درجه اول متوجه همزیستی مسالمت آمیز میان آنهاست. با این حال، در بسیاری از موارد، دولتها از اجرای مقررات بین المللی به دلیل سازگار نبودن با منافع ملی آنها، شانه خالی می کنند. این امر، از جمله مشکلات مربوط به متزلزل بودن ساختار نظام بین المللی و ضعیف بودن مکانیسمهای اجرایی آن است. همین خصوصیت، ضمانتهای اجرایی موجود در حقوق بین الملل را در مقایسه با حقوق داخلی از کارایی کمتری برخوردار می سازد. ساختار جوان و نارس نظام حقوق بین الملل، با وجود نبود قوه قانونگذاری متمرکز و نظام تضمین شده اجرایی، به دلیل منافع مشترک کشورها، تأثیر افکار عمومی، مسئولیت اخلاقی در رعایت تعهدات بین المللی، عمل مقابله به مثل یا تلافی با کشور متخلف، ترس از مسئولیت بین المللی، مجازاتهای انتظامی سازمانهای بین المللی، از ضمانتهای اجرایی نسبتاً مؤثر برخوردار می باشند. با این حال، در مورد اهمیت ضمانت اجراها در جامعه بین المللی نباید دچار مبالغه شد و آن را دلیلی بر التزام آور بودن حقوق بین الملل و تبیینی بر کارساز بودن آن تلقی کرد. ضمانت اجرا، شرط وجودی حقوق بین الملل به شمار نمی رود؛ بلکه شرط کمال و مؤثر بودن آن است. دلیل اصلی رعایت موازین بین المللی را باید در اعتقاد و احساس تکلیف مخاطبان قواعد آن، یعنی دولتها جستجو کرد. برای تأمین استمرار مسالمت آمیز مناسبات بین الملل، رعایت هنجارها و موازین بر خاسته از نظم حقوقی، ضرورت تضمین صلح و امنیت بین المللی است.

منابع

الف) منابع فارسی

- اکهرست، مایکل: حقوق بین الملل نوین، ترجمه دکتر بهمن آقایی، چاپ دوم، انتشارات دفتر خدمات حقوق بین المللی، ۱۳۷۶.
- امیر ارجمند: اردشیر، مجموعه اسناد بین المللی حقوق بشر، جلد اول، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۸۱.
- بیگ زاده، ابراهیم، شهناز کلینی و منیژه یاقوتی: حقوق سازمانهای بین المللی، جلد اول، چاپ اول، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۲.
- ذوالعین، پرویز: مبانی حقوق بین الملل عمومی، چاپ اول، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۷.
- ذوالعین، نادر: ضمانت اجرای حقوق دیپلماتیک، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲۰-۱۸، بهار ۷۶ تا پاییز ۷۶.
- رستم زاد، حسینقلی: جامعه بین المللی و تعهدات بین المللی (Erga Omnes)، مجله حقوقی، شماره ۳۳، ۱۳۸۴.
- رهایی، سعید: عهدنامه های بین المللی و تعهدات دولتهای ثالث از دیدگاه حقوق بین الملل و اسلام، چاپ اول، انتشارات بین المللی الهدی، ۱۳۷۸.
- ساعد، نادر: تاملی بر "اصل رضایی بودن پذیرش معاهدات" در آئینه تحولات بین المللی خلع سلاح و کنترل تسلیحات، مجله حقوقی، شماره ۳۲، ۱۳۸۴.
- کاسسه، انتونیو: حقوق بین الملل در جهانی نا متحد، ترجمه دکتر مرتضی کلانتریان، چاپ اول، ناشر دفتر خدمات حقوقی بین المللی جمهوری اسلامی ایران، تهران، ۱۳۷۰.
- کک دین نگون، پاتریک دیه و الن پله: حقوق بین الملل عمومی، جلد اول و دوم، ترجمه حسن حبیبی، چاپ اول، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۸۲.
- کیتی شیاتزوری، کریانگ ساک: حقوق بین المللی کیفری، ترجمه بهنام یوسفیان، محمد اسماعیلی، چاپ اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۳.
- فلسفی، هدایت الله: حقوق بین الملل معاهدات، چاپ اول، فرهنگ نشر نو، تهران، ۱۳۷۹.
- فن گلان، گرهارد: درآمدی بر حقوق بین الملل عمومی، جلد ۲، ترجمه محمد حسین حافظیان، چاپ اول، نشر میزان، ۱۳۷۹.
- فیوضی، رضا: مسؤولیت بین المللی و نظریه حمایت سیاسی اتباع، جلد اول، چاپ اول، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- قاری سید فاطمی، سید محمد: معاهدات حقوق بشری: فضایی متفاوت، مجله حقوقی، شماره ۲۸، ۱۳۸۲.
- مافی، همایون: آلودگی دریای خزر و مسؤولیتهای بین المللی دولتها، پژوهشنامه علوم انسانی و اجتماعی، سال سوم، شماره نهم و دهم، ۱۳۸۲.
- معین زاده، عباس: حقوق دیپلماتیک نوین، چاپ دوم، مؤسسه چاپ انتشارات وزارت امور خارجه تهران، ۱۳۷۶.
- والاس، ربکا: حقوق بین الملل، ترجمه محمد شریف، چاپ اول، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸.
- هاشمی، سید محمد: حقوق بشر و آزادیهای اساسی، چاپ اول، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۴.

ب) منابع انگلیسی

- Encyclopedia of Public International Law, Vol 2, North Holland Publishing Company, Amsterdam, New York, Oxford, 1981.
- Fenwick, Charles G. International Law, Meredith Publishing Company, Second Reprint, New York, 1967.
- Goldsmith Jack L. and A. Posner, The Limits of International Law Oxford University Press, 2005.
- 23- N A Maryan Green, International Law, Third Edition, Pitman Publishing, London, 1987.
- Mafi, Homayoun, Some Legal Aspects of International Trade of Iran, GNI Publishing Co. , Nijmegen, The Netherlands, 1999.

